

نومنتقه‌گرایی و معیارهای جدید منطقه بودن:
وضعیت سنجی جامعه مدنی، حقوق بشر و حقوق
محیط زیست در غرب آسیا

نسا زاهدی^۱، حنا نه درشتی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۷/۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۲۱

چکیده: بر اساس ادبیات جدید نو منطقه‌گرایی باید میان منطقه یا پهنه جغرافیایی تفکیک علمی قابل شویم. در این جا منطقه را چنین تعریف می‌کنیم: گروهی از کشورها که پروژه سیاسی مشترک کمابیش صریحی دارند و در راستای ادغام در جهانی شدن فعالند. یعنی هر دوی این روندها در بطن جریان دگرگونی ساختار جهانی به هم گره خورده‌اند. در ادبیات نو منطقه‌گرایی، ابعاد جغرافیایی یا حتی اقتصادی صرف، تضعیف می‌شوند و مابه‌ازای آن کارکردهایی چون رعایت ملاک‌های حقوق بشری، ارتقای جامعه مدنی و رعایت حقوق محیط زیست در تاسیس و برسمیت شناختن مناطق اهمیت می‌یابند. سوال اصلی مقاله این است که نظر به تحولات مفهومی در بعد نومنتقه‌گرایی به عنوان یک شیوه فهم در درک ساختار جهانی، در حال حاضر آیا اطلاق واژه "منطقه" به غرب آسیا حایز معیارهای علمی است؟ فرضیه مقاله با روش‌های مبتنی بر تحلیل و تبیین، با توجه به گذار ادبیات نومنتقه‌گرایی از صرف معیارهای جغرافیایی و یا حتی اقتصادی در تاسیس مناطق، پیش‌فرض‌های اولیه و بنیادین تشکیل منطقه غرب آسیا را منوط به تحقق فاکتورهای حرکت به سوی چند قطبی شدن، تحقق مردم‌سالاری و جامعه مدنی، تحقق ملاک‌ها و ارزش‌های حقوق بشری و اهمیت دارا بودن خرد زیست محیطی در سیاست‌گذاری‌های ملی کشورهای این محدوده جغرافیایی می‌داند.

واژگان کلیدی: نو منطقه‌گرایی، منطقه بودگی، غرب آسیا، همگرایی منطقه‌ای

^۱ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
N_zahedi@ut.ac.ir

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

مقدمه

منطقه گرایی و تشکیل منطقه بر خلاف معیارهای جغرافیایی سابق، متضمن کوششی جدی برای تحقق حقوق سیاسی در داخل و در راستای مجموعه امنیتی مشترک سازی است که براساس آن ضمن توان مند نمودن کشورهای منطقه در حوزه اقتصادی، دستور کاری فرهنگی و سیاسی را دنبال می کند و محدوده جغرافیایی مشخصی را قادر به تبدیل یک کنشگر فعال و صحنه گردان اصلی به جای بازیگری منفعل خواهد کرد که در چنین شرایطی منطقه جدید قادر به حاشیه راندن ستیزهای درونی و استقرار مجموعه امنیتی است. بر این مبنا در حال حاضر ملاک اساسی برای اطلاق و احراز منطقه بودن، میزان پوشش های منطقه ای و تکثر نیروهای اثرگذار در داخل منطقه است. متأثر از ادبیات جدید، نو منطقه گرایی فارغ از نگرشی درون نگر الزاماً در راستای نولیبرالیسم حرکت نمی کند و گوهری متفاوت از جهانی شدن دارد. ضمن اینکه در مقوله منطقه گرایی هم نمی گنجد. همزمانی منطقه گرایی نو با جهانی شدن اقتصاد، ناظر بر در هم تنیدگی این دو جریان با یکدیگر است. به علاوه اینکه منطقه گرایی جدید، متفاوت از مسیر همواری است که نظام وستفالی دولت محور تعقیب می کند و در مقابل عمدتاً بر وابستگی متقابل تأکید دارد که در نظم پساوستفالیایی قابل پیگیری است.

نومنته گرایی به عنوان روندی جامع با تأکید بر گذار از منطقه بودگی بر مبنای ملاک های سرزمینی، درصدد عبور از ملاک های وستفالیایی و پا گذاشتن به قلمرو پسا دولت هاست تا به سازگاری فزاینده و ارتباطات در هم تنیده کشورهای هم منطقه، بویژه در حوزه های فرهنگ، امنیت، اقتصاد و رژیم های سیاسی متمرکز شود. این در حالی است که در غرب آسیا بعنوان محدوده ای جغرافیایی با حوزه فرهنگی وسیع، کماکان شاهد استمرار تنش ها و آتش افروزی ها در قالب منازعات همسایگان با یکدیگر، گسترش بنیادگرایی افراطی، ضعف مشارکت و بحران ساخت دولت، ملت بر مبنای نیاز شهروندان و اقتضائات عصر و ناتوانی در دموکراتیک سازی هستیم. در این محدوده جغرافیایی فاقد خوداتکایی جمعی، شکل گیری ائتلاف ها بر مبنای قدرت و نه هویت های مشترک صورت گرفته که این امر مانع از تحقق و بنای مجموعه امنیتی مشترکی شده است. بعلاوه این که با توجه به ضعف شکل گیری جامعه مدنی قوی در اغلب کشورهای منطقه و ناتوانی فعالیت بخش های خصوصی مستقل اثرگذار در چرخه سیاست گذاری ها بواسطه غلبه رانتیریسیم، شاهد تضحیح حقوق بشر از سویی و نادیده گرفتن حقوق محیط زیست از سوی دیگر هستیم. ادبیات نو منطقه گرایی با تأکید بر سه معیار کلیدی تحقق ارزش های مردم سالاری و جامعه مدنی، رعایت حقوق بشر و حقوق محیط زیست، ملاک هم منطقه بودن و تاسیس مناطق را در معیارهای فوق قرار داده و صرف اتکا بر

متغیرهای جغرافیایی و یا حتی اقتصادی را توجیه‌گر احراز منطقه بودن نمی‌داند. بر این اساس مطابق تعاریف نو منطقه‌گرایی، غرب آسیا در خصوص دارا بودن شرایط و استانداردهای هم منطقه بودن به لحاظ معیارهای حقوق بشری، وضعیت جامعه مدنی و حقوق محیط زیست دچار بحران مفهومی و عملی است.

لازم به ذکر است که پیرامون مباحث نظری این موضوع مقالاتی تدوین شده اما کاربست این نظریه با بحران‌های سه سطحی جامعه مدنی، حقوق بشر و محیط زیست پرداخته نشده است. هتته در کتاب جهان‌گرایی و منطقه‌گرایی نو، ترجمه علیرضا طیب، تحولات کامل نظریه نو منطقه‌گرایی و چرخش از معیارهای جغرافیایی و اقتصادی به سوی سه گانه فوق در تاسیس مناطق را به طور کامل توضیح داده اما اشاره‌ای به خلاءهای حاکم بر خاورمیانه نداشته است. هانگی و رولوف نیز در کتاب میان منطقه‌گرایی و روابط بین‌الملل ترجمه الهه کولایی به محتوای نو منطقه‌گرایی و شاخص‌های جدید در تاسیس مناطق اشاره کرده‌اند اما به طور خاص وضعیت جامعه مدنی و حقوق بشر در خاورمیانه را مورد مطالعه قرار نداده‌اند. سونکل نیز در کتاب منطقه‌گرایی نو ترجمه علیرضا طیب اشاره به معیارهای جدید منطقه بودن و هویت‌زدایی از غرب آسیا داشته اما کاربست نظریه با موضوع تحقیق را مورد بررسی قرار نداده است مقاله پیش رو پر کردن خلاءهای پژوهشی فوق را در نظر دارد.

چارچوب نظری: نومنطقه‌گرایی

ادبیات منطقه‌گرایی، پس از طرح نظریه همگرایی منطقه‌ای در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مطرح شد که ابتداً جایگاهی قابل‌تامل داشت اما به تدریج از اعتبار آن فروکاسته شد. منطقه‌گرایی به عنوان پدیداری همگون‌کننده، هم به لحاظ محتوایی و هم زمینه‌شناختی دچار تغییر شده است. هدفی که منطقه‌گرایی در پی آن است همگونی فضای جهانی است از این جهت می‌توان گفت که در حال حاضر منطقه‌گرایی نو با ابعاد کلاسیک آن تفاوت دارد:

۱) منطقه‌گرایی قدیمی در بستر نظم دوقطبی جنگ سرد پا گرفت در حالی که نظم چندقطبی در جهان جدید موجد منطقه‌گرایی جدید است. هم از این رو منطقه‌گرایی جدید و چندجانبه‌گرایی با هم تعریف می‌شوند. به ویژه اینکه خیزش قدرت‌های جدیدتر حاکی از جهانی‌زدایی است.

۲) منطقه‌گرایی در دوران گذشته روندی از بالا و توسط ابرقدرتها بود در حالی که منطقه‌گرایی

جدید بیشتر خودبنیاد و از درون مناطق شکل می‌گیرد و کشورهای در درون مناطق راغب هستند تا همگرایی منطقه‌ای تحقق یابد.

۳) رویکرد سابق منطقه‌گرایی متوجه همگرایی اقتصاد با نگاهی حمایت‌گرایانه بود در حالی که منطقه‌گرایی در حال حاضر عمدتاً باز و سازگار با اقتصاد جهانی است.

۴) در بدو امر، منطقه‌گرایی، امنیت‌گرا و اقتصادمحور بود در حالی که امروز به ابعاد منطقه‌گرایی افزوده شده و به ویژه مقوله‌های زیست‌محیطی، سیاست اجتماعی، امنیت و مردم‌سالاری را شامل می‌شود.

۵) در منطقه‌گرایی قدیمی، صحنه‌گردانان اصلی، بازیگران دولتی بودند در حالی که اکثر فعالان در منطقه‌گرایی جدید بازیگران غیردولتی هستند (Palmer, 2020 ; 45).

از جمله نقاط عطف منطقه‌گرایی قدیم و جدید می‌توان به روند متاخر عمدتاً از پایین، درون زاد و دغدغه مند مسائل امنیتی و بومی نو منطقه‌گرایی اشاره کرد که در آن شاهد فعالیت بیشتر سازمان‌ها، نهادها و قشرهای بین‌المللی هستیم که با رویکردی برون‌گرایانه نسبت به رویه‌های قبل دنبال می‌شود. بعلاوه این که منطقه‌گرایی جدید به گشایش مرزها و ادغام در رویه‌های جهانی قائل است و شرایط و بسترهای جهانی چندقطبی شدن را بیشتر در نظر می‌گیرد که به معنای گذار از فضای دو قطبی است. خروج منطقه‌گرایی نو از چیرگی بنیادین نظم سابق و ضرورت بازنگری در ماهیت اقتصادی مناطق، از مهم‌ترین دغدغه‌هایی است که در ادبیات جدید دنبال می‌شود. (هتته، ۱۳۹۸ : ۱۱۶).

پویای‌های منطقه‌ای سازی و نو منطقه‌گرایی

پیشتر، همگرایی منطقه‌ای با هدف هماهنگ‌سازی سیاست‌های تجاری بود که با متابعت از قاعده تسری، به همگرایی سیاسی هم منتهی می‌شد. اما منطقه‌گرایی نو حکایت از گذار یک منطقه خاص با ناهمگونی‌های متعدد به همگونی‌های فراگیر در همه ابعاد (فرهنگ، امنیت، اقتصاد) دارد. از این جهت منطقه‌گرایی نو برای برآوردن غایات خود، بیشتر در صدد کار فرهنگی است و مهمترین فاکتور را تحقق چنین مهمی می‌داند که همان تغییر رژیم‌های سیاسی در داخل به معنای گسترش مردم‌سالاری و گشایش درهای اقتصادی است (Cox, 2018 : 214).

نقطه عطف منطقه‌گرایی نو با ادبیات قدیم همگرایی، فراتر رفتن از ابعاد اقتصادی و تأکید جدی بر حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که عموماً بی‌توجه به احاطه نگرش نوسازی در

ادبیات همگرایی بوده که عمدتاً هم وجوه غربی دارد. در ادبیات جدید، بیشتر تحرکات به سوی معیارها و استانداردهای سازمان ملل متحد در دهه ۱۹۸۰ است. با رواج ادبیات نظام جهانی والراشتاین، دیدگاه‌های رابرت کاکس نیز مطرح شد که پیرامون نظم آینده جهانی بود و عمدتاً برنامه‌ای فراتر از منطقه‌گرایی نو داشت و بر چندجانبه‌گرایی نو تکیه داشت. جالب اینکه با فاصله گرفتن از ادبیات منطقه‌گرایی نو، تحرکات به سمت مناطق فوق ملی یا جهانی صورت گرفت یعنی به تدریج، جایگاه منطقه‌گرایی تضعیف گردید و به جای مطالعه گسترده نظام‌های منطقه‌ای، مطالعه وضعیت پسا و استفالیایی که فراتر از ملیت‌ها و مناطق بود توصیه می‌شد (Davies, 2017: 39).

در مجموع پویای منطقه‌سازی را در چند محور می‌توان بررسی کرد:

در سطح ساختار جهانی تشکیل هر منطقه تحولی ساختاری به سوی چندقطبی شدن است. دوم این که در سطح مناطق، تاسیس یک منطقه می‌تواند منطقه‌گرایی آهسته و ارتقایی و منطقه‌گرایی بازدارنده واکنشی را نتیجه دهد. این قواعد از دیرباز، روندهای نظری در تأسیس منطقه بوده ولی روندهای عملی در تشکیل مناطق اهمیت بیشتری دارند. در عمل شاهد آنیم که در مناطقی نظیر غرب آسیا، عارضه سیاه چاله یا سندرم از هم‌پاشیدگی دولت ملی منتهی به بسیج ملی گرایانه قومی شده و در نهایت با فروپاشی دولت، زمینه برای استقرار نظم جدید مهیا می‌شود. (Hamilton, 2017: 90).

اگر بخواهیم تحلیل درستی پیرامون پویای تشکیل منطقه در فرآیند نو منطقه‌گرایی داشته باشیم نخست این که باید نقش جامعه مدنی، جهانی و تأثیرگذاری آن بر روند فوق‌راحتی تلقی کنیم، چرا که مناطق تشکیل نمی‌شوند مگر آنکه دول منطقه‌ای در نتیجه همگرایی درون زاد، مدیریت رویدادهای سیاسی خاص، تقویت قدرتهای منطقه‌ای و به ویژه فقدان قدرتهای متوسط و خودبنیاد در مسیر تقویت روندهای عملی منطقه‌گرایی اقدامات حیاتی را انجام دهند. این در حالی است که در بهترین حالت در خصوص غرب آسیا می‌توان گفت شاهد شبه محدودده‌ای هستیم که گروهی با مداخلات بازیگران متوسط، سعی در یافتن راه‌های کسب قدرت و ائتلاف‌های مبتنی بر افزایش آن هستند به گونه‌ای که ماهیت ائتلاف‌ها در این منطقه پیشتر از آن که هویت محور باشد قدرت محور است. از این جهت گذار از نظم و استفالیایی به نظم پساو استفالیایی که دایر بر تعقیب منافع فراملی است و لحاظ کردن ملاحظات مشترک غیرقابل تفکیک که از جمله شاخص‌های نومنطقه‌گرایی و احراز شرایط تاسیس یک منطقه می‌باشد، با وضعیت داخلی و سیاسی کشورهای غرب آسیا قرابت و سنخیتی نمی‌یابد. (Hettne, 2010; 114).

در سطح دوم گذار از روابط دوجانبه گرایانه ملی و ستفالی به منطقه‌گرایی پساوستفالیایی، افزایش و تقویت شاخص‌های منطقه‌بودگی است که سه نتیجه را در پی دارد: صلح، توسعه و پایداری زیست محیطی، که نومنطقه‌گرایی به عنوان پروژه‌ای سیاسی، هنجاری در بردارنده اصول و ارزشهای فوق است و ریشه در اصول و مبانی نظم جهانی دارد.

معیارهای فوق از ضرورت‌های منطقه‌گرایی است و به ویژه ملاک‌های حقوق بشری از جمله استلزامات تاسیس منطقه در ادبیات نو منطقه‌گرایی محسوب می‌شود. فروپاشی اقتدار سیاسی توسط نیروهای مختلف فروملی، در نهایت زمینه‌ساز تسری بحران‌های پیچیده به سطح منطقه می‌شود. یعنی اگر چارچوب منطقه‌ای نهادینه‌ای برای حل و فصل اختلافات وجود داشته باشد در صورت از هم پاشیدگی‌های ملی، منطقه‌گرایی زیاده به مداخلات مستقیم خواهد داشت. به ویژه این که ماهیت روابط بین دولتها در یک منطقه به شدت در سطح منطقه اثرگذار خواهد بود. به همین خاطر مشکلات ارائه برای حل و فصل اختلافات، خود زاینده مشکلات دیگر است. این نکته را نباید از نظر دور داشت که حل و فصل اختلافات توسط مداخله‌گران منطقه‌ای سنت تاریخی طولانی ندارد و علیرغم اینکه نظم آینده جهانی رو به سوی چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای دارد این مهم هنوز تحقق نیافته است. (Braga, 2018: 69).

شکل دیگری از منطقه‌گرایی هست که عمدتاً توسعه خواه بوده و برای کشورهای جنوب توصیه می‌شود و مزایای متعددی دارد. نقطه عطف منطقه‌گرایی جدید این است که مناطق پس از تحقق یافتن تعریف می‌شوند و خود به مرکز و پیرامون دسته‌بندی می‌گردند. مرکزی‌ها از ثبات سیاسی و اقتصادی کارآمد برخوردارند در حالی که پیرامونی‌ها عمدتاً از نظر سیاسی آشوب زده و از حیث اقتصادی دچار رکودند. به همین خاطر تمایل بیشتری به تأسیس منطقه‌گرایی امنیتی و در بهترین حالت توسعه خواه دارند. (رالف، ۱۳۹۲: ۲۳).

پنج منطقه مهم در این دسته بندی شامل دول مشترک المنافع، بالکان، جنوب آسیا و از همه مهم تر آفریقا و غرب آسیاست که نه تنها ساختار منطقه‌ای جا افتاده‌ای ندارند بلکه حتی ساختارهای سیاسی آنها در خانه رو به افول و فروپاشی است. منطقه‌گرایی جدید، دو حوزه اساسی منطقه‌گرایی محض و ایدئولوژی منطقه‌گرایی را دربرمی‌گیرد. شکل جدید منطقه‌گرایی عموماً تشکیل مناطق را متضمن کوشندگی و تلاش برای تحقق منطقه‌سازی می‌داند. (Davies, 2017: 18).

در سطح ملی، پویش منطقه‌ای سازی بدنبال تقویت فرهنگ و روحیه جمعی حاکم بر هر کشور و

در یک منطقه است که این همگرایی به شکل تدریجی یا در واکنش به یک شرایط خاص تحقق میابد. در سطح منطقه‌ای، کشورهای واقع در یک منطقه واحد هر چند می‌توانند گاهی منافع متعارض و یا مقابری داشته باشند اما عوامل فراگیر سیستمی، کشورها را متمایل به تجمع و تراکم منافع ملی می‌کند. به عبارت دیگر واحدها و کشورهای ملی برای تحقق منافع خود، پیوستن به هدف منطقه‌سازی را می‌پذیرند. در سطح جهانی، منطقه‌گرایی از اسباب و ابزارهای چندقطبی شدن نظام جهانی است و تحرکات چشمگیری به کنشگران مناطق می‌دهد و در سطح فروملی و درون کشوری، پوشش منطقه‌ای سازی بدنبال مدیریت عارضه سیاهچاله یا گسیخت است که طی آن دولت‌های ملی دچار فعال شدن ناسیونالیسم قومی می‌شوند و خروجی این جریان، تقویت زیر مناطق و تلاش آنها برای ادغام مستقل و خودکفا در اقتصاد جهانی است. (Shibley, 2020: 25)

نتایج اصول فوق این است که، مناطق تشکیل نمی‌شوند مگر آنکه دولت‌های منطقه‌ای خاص، اراده‌ای قوی در تاسیس مناطق داشته باشند که تحقق این فرآیند هم استلزاماتی دارد:

۱) همگرایی نتیجه کمابیش خودجوش یا ناخواسته دولت‌ها در عرصه رژیم‌های سیاسی، اقتصادی یا امنیتی است.

۲) وقوع یک رویداد سیاسی مشخص و فعال شدن بازیگران اصلی منطقه.

۳) فقدان قدرت‌های تک فرمان و چیرگی رو به زوال آنها.

۴) نقش قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در تاسیس مناطق برای توسعه دامنه نفوذشان.

(Akrasane, 2013: 48)

در صورت تحقق موارد فوق، قدرت‌های منطقه‌ای با خودکفایی مقبول می‌توانند نقش پشتیبان را در روند تشکیل منطقه داشته باشند یا اینکه جزو انزواگرایان قرار بگیرند. از همه معیارهای فوق مهمتر در تاسیس منطقه، گذار از دوجانبه‌گرایی به منطقه‌گرایی است که شاخص قاطعی در افزایش میزان منطقه بودن تلقی می‌شود. با همه این اوصاف منطقه‌گرایی نو متأثر از ارزش‌های نظام جهانی است که پروژه‌ای سیاسی، هنجاری تلقی می‌شود و سه استلزام قطعی دارد: صلح، توسعه، پایداری زیست محیطی و الگوی مردم‌سالاری. (Keely, 2020; 49)

نسبت نو منطقه‌گرایی، جهان‌گرایی و چندجانبه‌گرایی

منطقه‌گرایی از حیث سنت نظری گیراتر و متقدم‌تر از جهان‌گرایی است. با این وجود جهان‌گرایی در صدد تعمیق کیفی روندهای بین‌المللی و تأکید بیشتر بر بعد کاربردی و ضایع کردن بخش سرزمینی

برای توسعه است و غایت حقیقی خود را فرجام جغرافیا قرار داده است. با همه این اوصاف در این روند تأکید بر بعد اقتصادی بیشتر است و هدف آن رخنه در اقتصادهای ملی است که در وضعیت فرودست به سر می‌برند و پدیده ملت بودگی و هویت در آنها بسیار ضعیف است. (Fawcett, 2011:89)

در مقابل منطقه‌گرایی نو هر چند بعد درون‌نگر ندارد اما پروژه نولیبرال چشمگیری را هم در بطن خود نمی‌پروراند و از این جهت با کارکردهای اقتصادی جهان‌گرایی اندکی زاویه دارد. بویژه اینکه در فرآیند جهانی شدن اقتصاد و تشکیل مناطق ثبات، دولت‌های وستفالی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. جهان‌گرایی و منطقه‌گرایی هر دو پدیده‌های بالنده با آثاری مبهم گاهی بر ضد هم و بعضاً مکمل یکدیگرند. برای مثال منطقه‌گرایی می‌تواند به نوعی جهان‌گرایی راه برد و این مسیر طبیعتاً با مسیر مستقیم برآمده از نظم وستفالی دولت محور به وابستگی متقابل پساوستفالی تفاوت زیادی دارد. پس از همگرایی منطقه‌ای و طرح ادبیات منطقه‌گرایی نو، موافقان جهانی شدن احیای منطقه‌گرایی را در بردارنده چالش‌های فراوان در مسیر برداشته شدن مرزها می‌دانستند و برخی هم با تلقی کردن منطقه‌گرایی در ادبیات چندجانبه‌گرایی جدید، عمدتاً بر این باور بودند که منطقه‌گرایی محرک و مقوم مناسبات چندجانبه‌فی مابین سطوح ملی خواهد شد. در واقع منطقه‌گرایی نو بازتولید همگرایی بود که علاوه بر حوزه اقتصاد، ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را هم در برمی‌گرفت و از رژیم‌های تجارت آزاد فراتر می‌رفت. اما واقعیت این که برخلاف همگرایی قدیمی، غایت منطقه‌گرایی نو و هدف اصلی آن سیاست بوده و انسجام بخشی و تقویت هویت منطقه‌ای را هدف خود قرار داد. (Oman, 2018:134)

ملاحظات هنجاری نومنطقه‌گرایی (حقوق بشر و مردم‌سالاری) و ملاک‌های جدید آن در خاورمیانه

در این قسمت آنچه بیشتر مورد توجه است پیامدهای منطقه‌گرایی یا ملاحظات هنجاری است که ملاک‌های حقوق بشری و مردم‌سالاری درخاورمیانه را شامل می‌شود و این ارزشهای کلی جزء پیش‌شرط‌های تشکیل منطقه است. آنچه تشکیل مناطق را قوت می‌بخشد فروپاشیدگی ملی و سرباز کردن شکاف‌های اساسی است. چرا که گشایش فضای اقتصادی و سیاسی، فرصت‌هایی را به نیروهای مختلف فروملی می‌دهد. برای نمونه فروپاشی اقتدار سیاسی و فعال‌تر شدن کشمکش‌های جامعه سیاسی در خاورمیانه احتمال چند قومیتی شدن را بدنبال می‌آورد. (Davies, 2017:120).

بهترین راه حل برای کشورهای غرب آسیا، منطقه‌گرایی توسعه خواه است که در ادبیات نو منطقه‌گرایی دنبال می‌شود و چندین مزیت اساسی دارد: (هتته، ۱۳۹۸ : ۳۵۱).

۱) مزیت بزرگ و کافی بودن: دولت‌های ذره‌ای جز پناه بردن به همکاری‌های منطقه‌ای، راه دیگری ندارند چون یا باید با هم همکاری کنند یا جزء کشورهای حامی مرکز شوند.

۲) مزیت اقتصاد خودکفا: خودبنیادی در سطح داخلی جواب نمی‌دهد آن هم در عصر جهان شبکه‌ای یا وابستگی متقابل. در حالی که در سطح منطقه‌ای، مشارکت، هماهنگی تولید، بهبود زیرساخت‌ها و بهره‌گیری از توان مندی‌های مکمل، ضمانت و امکان تحقق بیشتری دارد.

۳) ضمانت اجرای حقوقی: آنچه ترتیبات منطقه‌ای اقتصادی سخت‌بدان محتاج است تا بتواند مانع از پیمان شکنی شود در نظر گرفتن مجازاتها برای اعضای خاطی است تا بتواند پایداری و انسجام را بیشتر تضمین کند.

۴) امتیاز پیوندیابی اثربخشی: آنچه قادر به تقویت موقعیت کشورهای پیرامون در نظم جهانی است پیوندیابی‌ها و چانه‌زنی‌های دسته‌جمعی است که از سوی دیگر کشورهای صادرکننده هم می‌توان از این طریق جایگاه ساختاری خود را تقویت کرده و بازارهای مطلوبی برای خود بیابند.

۵) ثبات اجتماعی: آنچه می‌تواند روند مانایی منطقه‌گرایی را تقویت کند ضرورت توجه به امنیت اجتماعی در سطح منطقه و عنصر بازتوزیع است.

۶) مدیریت منابع: مدیریت و توجه به مشکلات زیست‌محیطی فاکتور مهمی از موفقیت اهداف منطقه‌گرایی است. بویژه این که غرب آسیا علیرغم وجود بحران هویت، بحران دولت‌ملت‌سازی، اقلیت‌های گریز از مرکز و رادیکالیسم دینی، با بحران زیست‌محیط و کمبود منابع آبی نیز رو به رو است که مدیریت آن‌ها برنامه‌های درازمدت را می‌طلبد.

۷) منافع صلح: هزینه کشورهای منطقه در عرصه‌های نظامی، تنها دامنه سرمایه‌گذاری‌های مولد را کاهش می‌دهد و جزء الگوهای منخدوش سرمایه‌گذاری است. نو منطقه‌گرایی می‌تواند از صرف سرمایه در حوزه‌های نظامی بکاهد و کشورها را به همکاری‌های مصالحه‌جویانه سوق دهد.

در مجموع سه موضوع امنیت، توسعه و پایداری زیست‌محیطی مجموعه یکپارچه‌ای است که

ضرورت همکاری های منطقه‌ای خاورمیانه را برای تاسیس منطقه مشترک در ادبیات نو منطقه گرایی آشکار می‌کند و جزء شروط اساسی برای احراز منطقه بودگی است. (هتته، ۱۳۹۸ : ۳۲۵). از این جهت مناطق در حال تشکیل، از حیث منطقه بودگی سطوح متفاوتی دارند و به راحتی نمی‌توان عنوان مناطق را بر محدوده‌های جغرافیای اطلاق کرد. سطح مناسبات و بویژه معیارهای سه گانه فوق نشان می‌دهد که کشورها در کدام مناطق تثبیت خواهند شد. منطقه گرایی و منطقه بودگی نوعی راهبرد صلح را در خود مستتر دارد و بر اساس آن ادبیات منطقه بودن، دایر بر آن است که جهان واقعی در قیاس با گفتمان های علمی، نسبتاً انتزاعی و تقلیل گراست (Bhagwati, 2010: 45)

نو منطقه گرایی با عبور از ساختار وستفالیایی، درصدد قرار گرفتن در بطن چارچوب منطقه بودگی یا بالکانی شدن است و تقویت هویت منطقه‌ای را دنبال می‌کند. به ویژه اینکه روند تلاش مناطق در چارچوب جهانی شدن فهم می‌شود. حال چگونگی می‌توان ادعای منطقه بودن غرب آسیا را داشت در حالی که نظم وستفالی، ادغام در جهانی شدن و سه گانه مردم سالاری و حقوق بشرو محیط زیست پروژه های متنفی تلقی می‌شود. (Robertson, 2020: 78- 80).

نومنتقه گرایی، استلزامات و پیش فرض های تاسیس منطقه در غرب آسیا

در روند تشکیل مناطق مطابق مباحث نو منطقه گرایی اولین مسئله، شکل‌گیری تاریخی دولت ملی است که نکته ای قابل تامل تلقی می‌شود با این تفاوت که در مناطق، ما یک مرکز اجبارگر یا کاربرد علنی زور نداریم بلکه شاهد پروژه ای مشترک و غیراجباری هستیم. نو منطقه‌گرایی به عبارت بهتر حدود و ثغور سیاسی تعریف شده‌ای دارد و برآیند تاریخی تلاش ها برای یافتن سطوح فرامرزی از مدیریت است که در راستای تقویت ارزش های معین صورت می‌گیرد. در این راستا شکل‌گیری هویت های قومی، ملی و منطقه ای وابسته به داشتن بستر تاریخی مشترک و حتی تاریخ ستیزش هاست. (Shibley, 2020: 78).

دوم این که در تاسیس منطقه، علیرغم تفاوت های ساختاری و یا حتی به رغم تمام روندهای تشکیل مناطق، یک منطق اساسی حاکم است که شامل هویت فرهنگی، سطح بالایی از همگونی‌های اقتصادی و وجود نظم امنیتی مشترک برای حل اختلافات بدون مداخله برون سرزمینی است. در مرتبه سوم، رشد نوعی جامعه مدنی منطقه ای اهمیت اساسی دارد که در چنین حالتی در کنار رشد شبکه‌های اقتصادی، شبکه‌های اجتماعی و فرهنگی و بویژه سیاسی نیز توسعه می‌یابند. یعنی همه کشور های منطقه در راستای خاورمیانه‌ای یکپارچه حرکت می‌کنند نظیر آنچه در حوزه اسکاندیناوی

رخ داد یعنی وجود وحدت در عین کثرت. (Polanyi, 2009: 88).

حال، دامنه و درجات منطقه‌گرایی به فاکتورهایی وابسته است که از میان آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

در سطح اول، منطقه به لحاظ جغرافیایی، مرزهای فیزیکی است که حدود مناطق را تعیین می‌کند و عمده ویژگی آن بوم‌شناسانه است. در نتیجه درجه نخست منطقه بودن، پهنه پیشامنطقه‌ای است. در سطح دوم، منطقه همچون نظامی اجتماعی با مناسبات فرامحلی است که به لحاظ امنیتی و ثبات سیاسی حساسیت دارد. در چنین حالتی منطقه اقتدارگریز است و یگانه ضامن امنیت، توازن قدرت و نوعی اتفاق نظر میان بازیگران است این سطح منطقه ابتدایی و بسیار سطحی تلقی می‌شود. در سطح سوم، به بعد سازمان یافتگی منطقه در حوزه‌های متعدد تأکید می‌شود که منطقه را براساس اعضای سازمان تعریف می‌کند. زمانی که همکاری‌های چند بعدی در سطح مناطق نباشد منطقه جنبه صوری میابد.

در سطح چهارم، منطقه همچون جامعه مدنی که چارچوب سازمانی، ارتباطات اجتماعی و همگرایی ارزشی دارد نوعی سنت فرهنگی مشترک را مورد تأکید قرار می‌دهد و دائماً با کششی چند بعدی، همکاری منطقه‌ای را باز تولید و در نهایت زمینه تاسیس یک جامعه همگانی اقتدارگریز منطقه‌ای را فراهم می‌آورد. (Cox, 2018: 78).

در سطح پنجم، منطقه کنشگری است با هویتی جداگانه که هم توان نقش‌آفرینی و مشروعیت‌سازی را دارد و هم دارنده ساختار تصمیم‌گیری است. در این حالت در منطقه حل و رفع اختلافات و سازوکارهای رفاهی، بیش از هر فاکتوری مورد تأکید است که در چنین حالتی زمینه برای تاسیس یک دولت منطقه فراهم می‌شود که هم گستردگی یک امپراتوری را دارد و هم یک بازیگر امنیتی فوق ملی است که واحدهای سیاسی در آن آزادانه حیات دارند. (Gilpin, 1999: 42).

در تشکیل منطقه از ناهمگونی نسبی به سوی همگونی بیشتر در ابعاد فرهنگی، امنیتی، اقتصادی و رژیم‌های سیاسی حرکت می‌کنیم. در این روند نه تنها هدف اقتصادی است بلکه پروژه ای سیاسی نیز دنبال می‌شود یعنی هر منطقه در بدو تاسیس محتاج همگونی فرهنگی یا وجود جامعه مدنی منطقه‌ای ذاتی است. مناطقی که شکاف امنیتی دارند یعنی مستعد شکاف اقتصادی هم هستند، (Falk, 2019: 67)

برای داشتن یک نظم امنیتی مشترک، همگرایی منطقه‌ای لازم است به طور خاص کشورهایی که

شباهت فرهنگی نسبی دارند کمتر از کشورهایی که شباهت فرهنگی صددرصد دارند درگیر جنگ می‌شوند. برای نمونه کشورهای جنوب آسیا با وجود نسبی بودن شباهت فرهنگی آنها و تفاوت های امنیتی، اقتصادیشان، کمتر دچار جنگ می‌شوند تا کشورهای حوزه اسکاندیناوی که علیرغم شباهت فرهنگی زیاد، درگیر جنگ های بیشتری بوده‌اند.

بعد دیگری که به عنوان شاخص بنای منطقه است ملاک امنیتی است و به طور قطع شکاف های اقتصادی و امنیتی توامان، امکان بنای منطقه واحد را تضعیف می‌کند. در کنار عنصر امنیت، سیاست های اقتصادی هم شاخص مهمی است به گونه ای که وجود نظم امنیتی مشترک و همگونی سیاست های اقتصادی بواسطه خودنابسندگی اقتصادی، مانع از تأسیس منطقه می‌شود. در حالی که وجود کشورهای ناهم طراز و عدم تعهد به اصول بازار مشترک، ترتیبات امنیتی منطقه‌ای را زایل می‌کند. همگونی سیاست های اقتصادی بدون شک هموارکننده مسیر برای نومنطقه‌گرایی است. تأسیس منطقه تابعی است از ایجاد تغییرات که در سطوح متعدد صورت می‌گیرد. ابتدا در کل ساختار نظام جهانی، در میان مناطق و در سطح داخل، بعلاوه زیرمناطق درون کشورها و زیرمناطق فرامرزاها. (Akrasanee,2013:29-33)

در سطح کلان جهانی تأسیس منطقه‌ای پس از تغییر آرایش نظام جهانی حاصل شد و البته منجر به برهم خوردن الگوی شبه مناطق گردید. چرا که این شکل از منطقه بازتولید شده همان تقسیمات جهانی در سطوح خرد بود که در نهایت چیرگی بنیاد بود .

در سطح میانی یا منطقه‌ای، رفتار مناطق بر یکدیگر اثرگذار است. برای نمونه در دو سطح مثبت یا منفی (تبلیغ یا روی آوردن به حمایت گرایی از ترس تهدیدات منطقه‌گرایی) و اکثر کشورهای منطقه قابل پیش بینی است. در سطح مثبت و برای شکل گیری منطقه گرایی از جمله استلزامات همگونی و حذف افراط کاری از حوزه فرهنگ، اقتصاد و سیاست است. بعبارت بهتر هر چه کشورها به سمت همگرایی منافع ملی شان پیش روند بازیگر منطقه‌ای بالنده و بهتری سر بر خواهد آورد. (Sakamoto, 2016:90)

در سطح فروملی نیز، فعال شدن واحدهای فروملی که در اثر دگرگونی در ساختار نظامی، خود را به صورت رشد حوزه‌های ملیت‌گرای قومی نشان می‌دهد نقش منطقه را دو چندان می‌سازد در واقع تأسیس مناطق، منتهی به تکوین زیرمناطق می‌شود که رویکرد مستقیمی به اقتصاد جهانی دارند و گروههای فعال در روند تشکیل منطقه را تقویت می‌کنند (Hirst, 2016: 39).

منطقه‌گرایی که می‌تواند واکنشی در برابر جهانی شدن قلمداد شود، به تعدیل آن نیز می‌پردازد. منطقه‌گرایی نو اما وجوه متمایزی دارد، نوعی روند چندجانبه‌گرایی از همگرایی منطقه، که جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارد. نومنطقه‌گرایی نه سیاستی واحد، بلکه مجموعه‌ای از سیاست‌ها است و از اندیشه بازار تجارت آزاد یعنی پیوند بازارهای ملی، برقراری کنترل سرزمینی و انسجام و هویت منطقه‌ای استقبال می‌کند. در چنین شرایطی پیامدهای منطقه‌ای شدن، بر حسب معیارهایی نظیر: ارزش نظم جهانی یعنی صلح و امنیت، توسعه، حقوق بشر، حقوق زیست محیطی، ارزش‌های مردم‌سالاری و امنیت تعریف می‌شود که به نظر می‌رسد غرب آسیا فاصله‌بندی با تحقق معیارهای زیر دارد:

معیار صلح و امنیت: تلاش برای کاستن از نقش دولت‌های ملی و عقلانیت سیاسی و ستفالیایی است که آن‌ها هم از طریق نومنطقه‌گرایی تا حدود زیادی اختلافات ملی را فرومی‌کاهد.

معیار توسعه: جهان‌گرایی، کارکردهای اقتصادی مثبتی دارد اما صرفاً برای کسانی که قواعد بازی را می‌دانند و از آن منتفع می‌شوند. اما در خصوص به حاشیه رانده شده‌ها، نو منطقه‌گرایی می‌تواند ناکارآمد باشد. منطقه‌گرایی قدیم تحمیل ژئوپولیتیک از بیرون بود. به همین خاطر در فضای جنگ سرد کارکرد مثبتی از خود نشان نداد و کشورهای هم منطقه‌انگیزه‌چندانی در همکاری اقتصادی نمی‌دیدند. بعلاوه اینکه همگرایی منطقه‌ای وارث نظم استعمارگری بود که با امضای پیمان‌های تجارت آزاد وضعیت نامتقارنی را رقم می‌زند و به بازتولید توسعه نابرابر و تنش آلود سیاسی منتهی می‌شد. در مقابل، منطقه‌گرایی نو بیشتر سیاسی بوده تا اقتصادی. منطقه‌گرایی نو با رویکردی محتاطانه‌تر به تجارت آزاد، طرفدار خودبسندگی اقتصادی و در مناسبات خارجی‌گزینشی‌تر عمل می‌کند و مراقب منافع کل منطقه است و توسعه زیرساخت‌ها، سیاست صنعتی و مدیریت پایدار منابع را هم دربرمی‌گیرد (هتته، ۱۳۹۸: ۲۱۸).

پایداری محیط زیست و ضرورت مدیریت آن: دارا بودن خرد زیست محیطی با مدیریت منطقه‌گره خورده است و تلاش مناطق کارآمد برای پرداختن به موضوع مشکلات زیست محیطی و به ویژه آب، آب‌های ساحلی و زیرزمینی، در دایره موضوعات توسعه و امنیت منطقه قرار می‌گیرد. به همین خاطر تلاش برای حرکت به سوی نظم چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای بسیار راهگشا است. اگر منظور از دوران وستفالیایی نوعی نظام بین‌دولت‌ها باشد این منطق وستفالیایی شامل استقلال مطلق یا حاکمه دولت، توازن قدرت میان قدرت‌های اصلی و تضمین رفاه و امنیت به عنوان کارکردهای

چنین دولتی تلقی می شود این در حالی است که در منطق پساوستفالی دولت ملی فاقد سودمندی تلقی می شود و اینکه باید در ساختارهای فراملی اعم از جهانی یا منطقه‌ای به دنبال راه حل باشیم. به علاوه نقش هویت های فروملی را اعم از سرزمینی یا قومی نمی توان نادیده گرفت. در حالی که در کشورها و به اصطلاح مناطق عقب افتاده آنچه قابل رویت است رفتارها و ایستارهای پساوستفالیایی است. (Gilpin,1999:112).

در جهان پساوستفالیایی بازگشت امر سیاسی یعنی مداخله به نفع ارزش های توسعه، امنیت، صلح و پایداری زیست محیطی ضرورت تعمیق همکاری های منطقه‌ای را نشان می‌دهد. در چنین نظامی، بازیگران منطقه بیشتر از آنکه شباهت به دولت های ملی داشته باشند شبیه امپراتوری های سنتی هستند و این یعنی حکمرانی در سطح بالا بدون یکدست سازی فرهنگی و یا پاکسازی قومی.

در مجموع باید گفت، تشکیل مناطق باید گامی در جهت چندجانبه‌گرایی نو و با پرهیز از جنگ تمدن ها باشد. جالب اینکه این نظم، لزوماً کاهش نقش غرب را دارد که با ساختار قدرت جهانی جدید نیز همگون است و محتوایی کثرت‌گرا خواهد داشت. وضعیت حال حاضر غرب آسیا به گونه ای است که با توجه به قبيله گرایی تاریخی، عنصر نفت، سیاست خارجی وابسته و استیلای بیگانگان در فرآیند تصمیم گیری های همه جانبه در سطح منطقه، دامن زدن به جنگ های وکالتی، پایه های متزلزل و جذب ناموفق در اقتصاد بین الملل بواسطه حاکمیت ساختارهای مرتجع و رانتی، امکان تحقق سه معیار بنیادی در نو منطقه گرایی در راستای تاسیس منطقه وجود ندارد و دست کم این محدوده جغرافیایی را با مشکلات عدیده ای رو به خواهد کرد. (curry,2013: 56).

وضعیت سنجی ماهیت جامعه مدنی، حقوق بشر و حقوق محیط زیست در غرب آسیا (بر اساس ملاک های جدید هم منطقه بودن)

خاورمیانه و وضعیت جامعه مدرن:

ماهیت و وضعیت جامعه مدنی در کشورهای خاورمیانه ای در شرایط فعلی این سوال را به ذهن می آورد که آیا رشدیافتگی جامعه مدنی می تواند اسباب سیاست های مشارکتی تر و انتخاباتی تر را فراهم آورد یا این که صرفاً مخاطرات نخبگان سیاسی و اقتصادی را مضاعف می کند؟ آن چه پیرامون مطالعات جامعه مدنی در غرب آسیا قابل بررسی است نشان می دهد که شهروندان خاورمیانه، فرایندهای سیاسی مشارکت جوتر و جامع تر را دنبال می کنند و تمایل به همکاری در فرایندهای حکومتی دارند. در این راستا چند نکته قابل ملاحظه است: اول این که خاورمیانه از فرایند

جریان جهانی حرکت به سوی دموکراسی دور نبوده و نمونه های فراوانی وجود دارد که اصلاحات سیاسی کنترل شده موجب شده تا شهروندان از طریق جامعه مدنی و انتخابات مستقیم و مشروع به سوی فرایندهای سیاسی هدایت شوند (کریستال، ۱۳۹۹: ۵۹).

دوم این که خاورمیانه ای ها تمایلی به زندگی تحت روند اقتدارگرایی ندارند و به دنبال تأثیرات مستقیم در فرایندهای تصمیم سازی هستند؛ هر چند سازمان های جامعه مدنی و احزاب سیاسی، وضعیت خوشایندی را نشان نمی دهد.

سوم این که فرهنگ سنتی، همواره مانعی بر سر راه اصلاحات سیاسی است و امکان رشد و توانمندی جامعه مدنی را نمی دهد به ویژه این که برخی سازمان های اسلام گرا با نهایت تساهل و مدنیت عمل نمی کنند و با قرائت های متن محور، فرایندهای دموکراتیک را به عنوان یک ابزار مشروع اصلاحات سیاسی نمی پذیرند.

چهارم این که هر چند تعداد زیادی از حکومت‌های خاورمیانه ای ناچار از پیگیری اصلاحات سیاسی هستند اما با این حال به این استراتژی های اصلاحات سیاسی از دید انتقادی نمی نگرند و در بسیاری از موارد این استراتژی ها، تلاش های نخبگان حاکم برای ضعیف کردن جنبش های مخالف است از طریق وارد کردن آن ها در فرایند دولتی.

پنجم این که مشخص کردن این مسئله که انقلاب فکری مسلمانان در خصوص دموکراسی برای جریان‌ات اسلام گرا قابل تحمل است یا خیر و یا احیانا چه شکلی از دموکراسی را باید استخدام کرد بسیار کار پیچیده ای است اما پر واضح است که در نظم نوین جهانی، مسلمانان همراه با تغییر در شرایط اجتماعی، ساختار طبقاتی، نهادها و سنت های سیاسی شان هم باید تغییر کند و البته فراهم آمدن همه این موارد در شرایط فعلی جامعه مدنی خاورمیانه بسیار سخت به نظر می رسد.

ششم این که هر چند با پایان جنگ سرد و نظم جدید جهانی، محیط تازه ای شکل گرفته که در آن دولت های خاورمیانه ای، امکانات جدید برای استقلال سیاسی یافته اند در عین حال انتظار مسئولیت پذیری و محاسبه پذیری بیشتری از آن ها می رود که باید به مقولاتی چون شهروندی، تجدید انتخابات و مشارکت سیاسی و اولین گام ها به منظور تعمیق اشکال دموکراسی حرکت کنند اما همیشه اولین حرکت به سوی دموکراسی با توجه به شرایط فعلی بسیار دشوار بوده است و با گذر زمان معلوم می شود. (فرهنگ، ۱۴۰۰: ۶۹).

در مجموع باید گفت از اوایل دهه ۱۹۸۰ بررسی ها پیرامون جامعه مدنی در خاورمیانه صورت

گرفته که حول سه موضوع اصلی دور می خورد؛ یکی این که آیا جامعه مدنی در خاورمیانه وجود دارد؟ آیا اقتدارطلبی، دولتهای موجود را توانسته به چالش بکشد؟ سوم این که چه نوع گروه هایی را باید به عنوان بخشی از جامعه مدنی در نظر گرفت؟ برخی محققان جامعه مدنی را در خاورمیانه پدیده ای غائب، ضعیف و بی نظم می دانند چون گروه های اجتماعی که بتوانند قدرت دولت را به چالش بکشند یا وجود ندارند یا ناکارآمد و ضعیف هستند. تعدادی از محققان کلاسیک مطالعات خاورمیانه، موانع ظهور تکثرگرایی و مشارکتی و مدرن را در عواملی چون بدوی گرایی، سنت گرایی و فرهنگ راکد جستجو می کنند به ویژه این که در سایه سنت های خشک اسلام گرایان امکان به چالش کشیده شدن قدرت های دولتی وجود ندارد. بعلاوه سازمان های سیاسی اجتماعی که قادر به چالش کشیدن اقتدار دولتی باشند وجود ندارند چراکه این سازمان ها بر پایه مشارکت جویی، تساهل و پلورالیزم شکل نگرفته و شبکه ای تحت عنوان جامعه مدنی خلق نکرده اند.

نسل جدیدتری از صاحب نظران خاورمیانه هم بدون توجه به فرهنگ اسلامی معتقدند تمرکز شرق شناسان بر فرهنگ و مذهب در خاورمیانه به عنوان موانع توسعه درست نیست ولی در عین حال هم برتری و سلطه دولت ویژگی تاریخی دولت های منطقه است و تا کنون نهادهای توسعه یافته جامعه مدنی در خاورمیانه را نمی توان سراغ گرفت. اگرچه فقدان جامعه مدنی ناشی از شکست دولت ها در ایجاد چنین نهادهایی است از سوی دیگر خود جوامع هم قادر به چالش رژیم های استبدادی نبوده اند. در عین حال نمی توان از نظر دور داشت که سرکوب جامعه مدنی در خاورمیانه، بیشتر ناشی از امیال و آرزوهای نخبگان سیاسی برای حفظ حاکمیتشان یا حفظ روابط قدرت در جامعه است. به علاوه، ایده جامعه مدنی در خاورمیانه نتوانسته اختلافات داخلی این گروه ها و تقابل آن ها را با دولت حل کند. در عین حال نمی توان انکار کرد که با وجود تمام این موانع، دگرگونی های مهم اجتماعی و برجسته ای به لحاظ سیاسی در خاورمیانه در حال شکل گیری است و انگاره جامعه مدنی، انکارناپذیر است که می تواند نوید دهنده مشارکت قانونی در فضای عمومی باشد. آگوست ریچارد نورتین از صاحب نظران پارادایم جامعه مدنی است که آن را به عنوان ابزاری برای مطالعه خاورمیانه در نظر می گیرد و معتقد است موارد شش گانه فوق را در خصوص امکان پیدایی و پایایی جامعه مدنی در این منطقه باید در نظر گرفت (افضلی، ۱۳۹۹: ۱۲۹-۱۱۸).

حقوق بشر و خاورمیانه:

آن چه در ادبیات حقوق بشر مورد توجه قرار می گیرد مقوله کرامت انسانی است که حفظ کرامت

انسانی به عنوان حق فردی طبیعی، مبنای وضع حقوق و قوانین بشری از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر است که شاخص هایی چون عقلانیت، تحول گرایی، آزادی خواهی، عدالت محوری، امنیت و حق مالکیت در آن مورد توجه قرار می گیرد. این در حالی است که کسری این فاکتورها از جمیع عوامل وقوع انقلاب های عربی منطقه بوده است. (دهشیار، ۱۳۹۹: ۱۷)

۱) عقلانیت از شاخص های اصلی کرامت در تثبیت حاکمیت حکومت ها، بسیار ضروری است و فقدان آن زمینه ساز شورش خواهد شد. عدم پیروی از حاکمان، وجود عقل گرایی ملل خاورمیانه را اثبات می کند و به علاوه، تابعیت محض از آن ها نقض عقلانیت و کرامت انسانی خواهد بود. استمرار چند دهه اقتدارگرایی گویای نقض عقلانیت و از جمله دلایل نارضایتی جوامع عرب است.

۲) تحول گرایی دومین شاخصه پیرامون حقوق بشر است. آن چه در کشورهای خاورمیانه ای به چشم می خورد حرکت در جهت مبارزه با فساد نهادمند و مظالم دولت هاست که پایه های رژیم های دیکتاتوری منطقه را متزلزل می کند. بنابراین عدم تحول و دگرگونی در متن جوامع در عقب ماندگی آن ها مؤثر است زیرا بخشی از ستم ها اثر حماقت و عدم تحول ملت هاست و مشکلاتی همچون فساد، فقدان جنبه های مختلف آزادی، فقر، بی عدالتی، ناامنی، بی خردی و کسری اخلاق و زورگویی زمینه احساس ناامنی و ضرورت تحول خواهی و تغییر حاکمیت ها در خاورمیانه را فراهم کرده است.

۳) سومین شاخصه مرتبط با حقوق بشر مقوله آزادی است. آزادی برای انسان همچون حق خدادادی است و امری اکتسابی نیست که حاکمان و قدرتمندان به افراد اعطا کنند. نفی آزادی توسط حکومت ها در خاورمیانه اعم از آزادی های فردی، معنوی، اجتماعی و سیاسی امری بسیار شایع است. چنانچه توجه نکردن به دموکراسی به ویژه آزادی های سیاسی و اجتماعی در کشورهای عربی از عوامل مهم وقوع نارضایتی و انقلاب های عربی بوده است. خاورمیانه، با نظام های پادشاهی غالباً فاقد مشروعیت مردمی و با سیستم های حکومتداری موروثی و خانوادگی است. در این حکومتها شاخص هایی چون انتخابات آزاد، شایسته سالاری، نخبه گرایی و آزادی های فردی و جمعی وجود ندارد. استبداد در دستگاه ها امری رایج و نیروهای امنیتی، آزادی های سیاسی و مطبوعاتی را سلب می کنند. فقدان آزادی، انحصار قدرت و تسلط کامل دولت بر همه بخش های جامعه را به دنبال

می آورد و مانع از شکل گیری جامعه مدنی و دموکراسی می شود.

۴) عدالت محوری، چهارمین شاخصه حقوق بشر است و حکومت ها با حفاظت از کرامت انسانی فارغ از هر نژاد و مذهب و عقیده ای، وظیفه اجرایی سازی آن را دارند. حکومت های خاورمیانه ای با تحقیر ملت های خود، به واسطه نوع حکومت بسته و غیررسمی با فسادهای گسترده اقتصادی به افزایش بی عدالتی، فقر، بیکاری و شکاف های طبقاتی دامن زده اند. توزیع ناعادلانه ثروت و فراهم کردن پول حاصل از رانت نفت چیزی جز فقر گسترده، شکاف میان رژیم و مردم، کمبود نهادهای سیاسی، ضعف جامعه مدنی، کم رنگ شدن حضور فرد در جامعه و بی ثباتی فراگیر به همراه نداشته است. کشورهای عربی به علاوه، عدالت سیاسی را هم رعایت نمی کنند چراکه از لحاظ سیاسی به شدت اقتدارگرا هستند و در نتیجه فساد حکومت ها و تمرکز ثروت در دست خاندان حاکم، فقر گسترده مردم؛ ثروت انبوه حاکم، بیکاری بالا و ناکارآمدی در مدیریت منابع انسانی و مادی را در تأمین رفاه مردم بدنبال داشته است.

۵) برقراری امنیت به عنوان یکی از انسانی ترین حقوق بشر از ابتدایی ترین کارکردهای دولت تلقی می شود و اجرایی نشدن این حقوق کرامت انسانی را تهدید می کند و منشأ شورش ها خواهد شد.

۶) حق مالکیت و حقوق بشر: حکومت ها بدون هیچ دلیل قانونی حق نقض مالکیت را ندارند بلکه وظیفه آن ها تأمین و حراست است. خدشه دار شدن این حق، مانع از توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی می شود. بی توجهی به حق مالکیت افراد در بسیاری از کشورهای خاورمیانه موجب بحران کسب و کار، اشتغال و افت سطح رفاه شده و در نهایت اعتراضات مردمی را به همراه آورده است. بنا بر این مصادیق مطرح شده نقض حقوق شهروندی و کرامت انسانی ناشی از بی عدالتی، بی امنیتی، نبود آزادی و سلب حق مالکیت در خاورمیانه از عوامل اصلی شکل گیری انقلاب های عربی بوده و حاکمیت سنتی قومی - مذهبی و فرهنگ اقتدارگرایی از جمله عوامل موجود این وضع است.

(ذاکریان، ۱۳۹۲: ۲۱۰-۱۹۹).

سیاست های محیط زیستی خاورمیانه:

در خاورمیانه تأکید فزاینده ای بر مطالعه الزامات نهادی، نوسازی فناوریانه، تنوع سازی مصرف محلی

انرژی و همچنین توجه به آلودگی های ناشی از فعالیت های دولت و بازیگران غیر دولتی به وجود آمده است. با این حال پیامدهای تغییرات اقلیمی آن گاه شدیدتر می شود که نگاهی به اقتصاد سیاسی کشورها داشته باشیم. کشورهای تحصیلدار که رابطه رانتهی با کشورهای مسلط دارند عمدتاً شکل و شمایل آن ها را در سیاست گذاری به خود می گیرند. برای مثال به خصوص از سال های ۲۰۱۲ اقتدارگرایی دولتی در مبارزه با نارضایتی سیاسی در سراسر خاورمیانه به چشم می خورد. سرچشمه شورش های جدید در خاورمیانه به منابع طبیعی و محیط زیست هم باز می گردد. تظاهرکنندگان در میدان تقسیم استانبول نارضایتی خود را از تبدیل پارک قاضی که فضای سبز بخشی از شهر استانبول را تامین می کرد به یک مجتمع تجاری ابزار کردند. در مجموع می توان گفت مسائل زیست محیطی وابسته به بهداشت عمومی، شکل گیری هویت و روابط مرکز - حاشیه است و موضوعات روزمره همچون مدیریت آلودگی و زباله می تواند نشانه ای از وجود شاخص های انتقادی از فساد و مشروعیت باشد. (verhoven, 2018; 179).

نتیجه گیری

منطقه‌گرایی پس از افول در سطح نظر و عمل در دهه ۱۹۷۰، در دهه ۱۹۸۰ احیا شده و در دهه ۱۹۹۰ جان دوباره‌ای گرفت. منطقه‌گرایی جدید با نظریات همگرایی قدیم، نظیر کارکردگرایان، نوکارکردگرایی، نهادگرایی و نونهادگرایی تفاوت های عدیده‌ای دارد. نقطه قوت نو منطقه‌گرایی نسبت به گفتمان های قبلی، در نارسایی این دیدگاه ها یعنی تقلیل مناسبات قدرت و ناتوانی در تحلیل دگرگونی های ساختاری است. منطقه‌گرایی در دهه ۱۹۳۰ جریانی برای دستیابی به خودبسندگی اقتصادی صرف بود و ماهیتی خودمحرانه، حمایت‌گرانه و خوداتکا داشت اما به تدریج از دهه ۱۹۸۰ روال فوق تغییر پیدا کرد و با گسترش مقررات زدایی، خصوصی‌سازی، برون‌نگری و نولبرالیسم، شاهد کاهش توان دولت، آزادی و گشایش بودیم. از ۱۹۸۰ تاکنون، سه سطح در منطقه‌گرایی نو دیده می شود که در سطح نخست، تشکیل مناطق کلان، متضمن نهادینه شدن و بلوغ جامعه بازار و کاهش معنای شهروندی است. در سطح دوم، شکل گیری خرده مناطقی که متأثر از میراث تاریخی و نیروهای اقتصادی فعال هستند و در سطح سوم ریز مناطقی که در بطن مرزهای دولت های برخوردار از حاکمیت پا می‌گیرند و رویه های صادرات محور دارند به گونه ای که آهنگ اصلاحات را برای کل کشور تعیین می‌کنند. از جمله خصایص منطقه‌گرایی جدید می توان به مواردی نظیر دارا بودن برد جهانی، وسعت نظر نسبت به نگرش های قدیمی، قوام یافتگی در

بستری چند قطبی و حرکتی از درون و پایین اشاره کرد که ابعاد سیاسی در آن پررنگ‌تر است. بر اساس ملاک‌های پیشین در همگرایی منطقه‌ای، استانداردهای جغرافیایی و همسایگی‌های بوم‌شناختی عامل اصلی خلق مناطق و تاسیس آن‌ها بود که به تدریج در ۱۹۸۰ متأثر از غلبه‌گفتمان نولیبرالیسم شاهد ورود معیارهای اقتصادی در ملاک‌های منطقه‌سازی بودیم در حالی که در حال حاضر به دلیل تسلط عقلانیت پسا‌و‌ستفالیایی در ادبیات نو منطقه‌گرایی با عبور از معیارهای فوق، متغیرهای سیاسی با ارزشمندی و غلبه بیشتری دنبال می‌شوند به گونه‌ای که عامل اصلی تاسیس مناطق، رعایت ملاک‌های حقوق بشری، آماده‌سازی جامعه مدنی برای خلق و پرورش فضاهای جدید برای به چالش کشیدن قوه قهریه دولت‌ها و بویژه حفاظت از حقوق محیط زیست هستیم که در شرایط فعلی متأثر از واقعیات‌های غرب آسیا تامین ملاک‌های فوق برای احراز شرایط تاسیس منطقه به دشواری دیده می‌شود.

کتابنامه

۱. افضلی، رسول، (۱۴۰۰). *چشم انداز جامعه مدنی در خاورمیانه*، تهران: موسسه فرهنگی هنری بشیر علم.
۲. امید، فرهنگ (۱۴۰۰). «نقد کتاب دموکراسی بدون دموکرات‌ها»، *مجله گفتگو*، شماره ۱۴.
۳. جیل، کریستال (۱۳۹۹). «اقتدارگرایی و مخالفانش در جهان عرب»، ترجمه کوروش نظرنیا، *فصلنامه خاورمیانه*، سال سوم، شماره یک.
۴. دهشیار، حسین (۱۳۹۹). «جهان عرب بنیان‌های داخلی و بین‌المللی»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، (۲۵) ۲۸۴.
۵. ذاکریان، مهدی (۱۳۹۲). *حقوق بشر و خاورمیانه*، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ اول.
۶. رالف، رولف (۱۳۹۲). *میان منطقه‌گرایی و روابط بین‌الملل*، ترجمه الهه کولایی و محمد کاظم شجاعی، نشر مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.
۷. هتته و سونکل (۱۳۹۸). *جهان‌گرایی و منطقه‌گرایی نو*، ترجمه علیرضا طیب، نشر مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.

9. Akrasanee,N, (2013). *Economic Regionalism:Which Way Now Presented To The International Confrence On Southeast Asia*, Asian Studies , Sinapore.
10. Bhagwati,J, (2010). *Regionalism And Multilateralism: An Over Wiew InJde Melo And Panagaria* (Cambridge University Press).
11. Braga,C, (2018). *The New RegionalismAnd Its Consequences*, Washengton Dc:The World Bank.
12. Cox, R.W. With T.J. Sinclair (2018). *Approaches To World Order*, Cambridge University Press.
13. curry,R.L (2013). "Regional Economic Co-Operation In Southern Africa And Southeast Asia", *Asean Economic Bulletin*,8(1).
14. Davies,R (2017). *Integration Or Co Operation In A Post – Apartheid South Africa*, University Of The Vestern Cape.
15. Falk,R and S.Mendlovits (eds)(2019). *Regional Politics And World Order*, Sanfrancisco: W. H. Freeman.
16. Fawcett,L.AndA. Hurrel (eds) (2011). *Regionalism In World Politics*, .Oxford University Press.
17. The Haas, E.B (1970). "The Study of Regional Integration International organization", no.24 (Autumn).
18. Gilpin,R (1999). *The Transformation Of The International Political Economy*, Florence: The European University Institute.
19. Hettne,B (2010). *The New Regionalism: Implication For Development And Peace*,(Helsinki).
20. Hirst,P.And G. Thompson (2016). *Globalization In Question. The International Economy And The Possibilities Of Governance*, Cambridge University.
21. Hamilton,K.A(ed) (2017). "Migration And The New Europe", *Journal Of Peace Research*,28.
22. Keely,C(2020). "Economic Integration And international migration Presented to the Conference On The Social And Economic Aspects Of international migration" , *Academia Sinica*, Tipei(Jun).
23. Mistry,p(1994). *Regionalism: Implications For Development And Peace*, Helsinki.
24. Oman,c(2018). *Globalization And Regionalization The Challenge For Developing Countries*, Paris: Development center of The Oecd.
25. Palmer,N.D (2020). *The new Regionalism In Asia And The pacific*, Lexington.
26. Polanyi,K (2009). *The Great Transformation*, Boston: Becon Press.
27. Robertson,R(2020). *Globalization. Social Theory And Global culture London*; Sage.

28. Sakamoto, Y (2016). *Changing World Order: A Conceptual Prelude To The Un U Project On Global Structural Change*, Tokyo, United Nations University Press.
29. Shibley, Telhami (2020). *The Mideast Is Also Changed*, The New York Times, September, 2001.
30. Verhoven, Harry, (2018). *Environmental Politics In The Mena*, London; Hurst And Company.